

درباره کاربرد زبان محاوره در روزنامه‌ها و معرفی روزنامه شرافت

آغاز ساده نویسی

فاصله بزرگی که زبان نوشتاری فارسی را از زبان توده مردم جدا می‌سازد و این که روزنامه نگاران ایرانی از میان منشیان و وقایع نگاران^۱ دربار و دیوان برخاسته بودند، موجب شد که نثر نخستین روزنامه های فارسی چاپ ایران، تفاوت محسوسی با نثر متداول در دستگاه اداری کشور نداشته باشد. حتی هنگامی که «مباشرت» روزنامه وقایع اتفاقیه به ادوارد بورجس (برجیس) انگلیسی فارسی دان سپرده شد، میرزا عبدالله خلیج «ترجمه نویس» را گماردند تا ترجمه های او را با نثر منشیانه بازنویس کند.

کم کم، آنان که با روزنامه های فرنگی آشنایی داشتند و می دانستند که مخاطبان روزنامه نه تنها «حکام و عمال و مباشرین و خوانین و معتبرین»^۲، بل توده مردم (از جمله: بیسوادانی که روزنامه را برای آنها می خواندند) نیز هستند، زبان به گلایه و انتقاد گشودند: هنوز بر منشیان روزنامه مشتبّه است که الفاظ مغلفه و عبارات مسجع و مقفی در روزنامه مستحسن و پسندیده است و حال آن که هر قدر عبارات روزنامه صاف و بی اغلاق باشد، بهتر و پسندیده تر خواهد بود.^۳

از برخی کوششهای ناچیز روزنامه نگاران دولتی عصر ناصری به ویژه در خبرهای غیررسمی داخلی و خارجی - که بگذریم، نخستین گام در راه ساده تر کردن زبان روزنامه را قانون لندن برداشت و می دانیم که علاوه بر محتوا، سبک شعارگونه (- اکثر به قلم ملکم خان) و نوشتارهای پر شور (- اکثر به قلم میرزا آقاخان کرمانی) این روزنامه چه تأثیر

بزرگی بر روزنامه های بعدی - به خصوص آنها که در دوره خیزش مشروطه خواهی نشر یافته اند - داشته است.

قانون مدعی ست که ساده نگاری را از آن رو برگزیده است که روزنامه «مقرون به فهم عامه باشد» (ش ۱۵، ص ۱) و هنگامی که می پرسند «چرا کاتبین الواح مطلب را این طور بی ساخته می نویسند؟» پاسخ می دهد: «به جهت این که مقصود نه لفاظی ست نه پرستش ظلم. فضیله زبان بسته، در مدح ظالمان و در پخش و غلامی کلام زیاد هنرها به کار برده اند. حال، وقت زندگی سخن است» (ش ۲۰، ص ۴).

قانون ساده نویسی را وارد مطالب غیر خبری روزنامه کرد و اصطلاحات عامیانه را نیز به کاربرد، اما ساده نویسی آن روزنامه با دشنامگویی همراه بود: در ۱۴۸ صفحه ای که از این روزنامه در دست داریم، بیش از دویست دشنام مختلف دیده می شود که اکثر از زبان عامیانه گرفته شده است.^۴

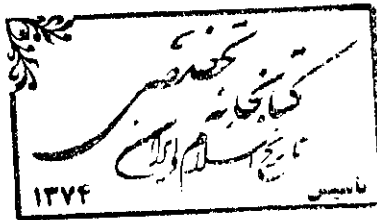
مفاهیم تازه و مخاطبان تازه، زبان تازه می خواهد. از این رو، در حوالی صدور فرمان مشروطیت و به ویژه پس از آن است که زبان روزنامه های نویای غیر دولتی و ترجمه اخبار خارجی روزنامه های دولتی به سادگی گرایید. ولی هنوز روزنامه هایی همچون تربیت (۱۳۱۴ - ۱۳۲۵ ق.) بودند که به همان سبک و روال گذشته و برای خواص می نوشتند، اگرچه خالی از سخنان تازه نیز نبودند.

طنز و زبان محاوره

جولانگاه اصلی زبان محاوره و زبان عامیانه، طنز و فکاهه بود و هست. طنز اجتماعی، با انتشار شاهسون اسلامبول (۱۳۰۶ ق) وارد روزنامه نگاری فارسی شد ولی نمونه ای از این روزنامه در دست نیست تا بدانیم نویسندگانش به زبان محاوره نظر داشته اند یا خیر؟ همچنین است طلوع اولین روزنامه فکاهی ایران (بوشهر ۱۳۱۸ ق) که تاکنون نسخه ای از آن شناسایی نشده است.

در میان روزنامه های ایرانی، قدیمترین نمونه طنز سیاسی را در قانون لندن (رجب ۱۳۰۷ به بعد) می یابیم.^۵ در این نوع از نوشتارهای آن روزنامه، جز پاره ای دشنامهای عامیانه که ذکرشان رفت، نشانی از زبان محاوره دیده نمی شود.

روزنامه های بعدی - مانند احتیاج تبریز (۱۳۱۶ ق)، ادب تهران (۱۳۲۱ - ۱۳۲۴ ق)، ندای وطن (۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ ق)، وطن (۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ ق)، کشکول (۱۳۲۴ - ۱۳۲۶ ق)، تنبیه (۱۳۲۵ ق به بعد) و آئینه غیب نما (۱۳۲۵ - ۱۳۲۶ ق) - گاهی به طنز اجتماعی و حتی سیاسی نیز پرداختند ولی توجه به زبان محاوره در طنز سیاسی - اجتماعی را صوراسرافیل



آغازید.

شماره اول صوراسرافیل در هفدهم ربیع الثانی ۱۳۲۵ منتشر شد و در همان شماره، نخستین «چرند پرند» دهخدا به چاپ رسید. «چرند پرند» طنز سیاسی و اجتماعی ست که توسط مردی دانش آموخته، با بهره گیری از پندارهای توده و برخی از اصطلاحات مردم - به ویژه مردم پایتخت - نوشته می شد. «ساده و روان و همه کس فهم و خودمانی»^۱ و «روح واقعی آن روزنامه بود»^۲. چاپ مجدد صوراسرافیل، چاپ مکرر «چرند پرند» و انبوهی نوشته ها و گفته ها درباره طنزهای دهخدا، ما را از معرفی آن بی نیاز می کند. به این نکته بسنده می کنیم که زبان محاوره در اولین «چرند پرند» ها راه نداشت.

«چرند پرند» گل کرد و شماری از روزنامه ها، سبک دهخدا را تقلید کردند. از آن جمله است «جفنگ و مفنگ» که میرزا عبدالله خان شیرازی خواهرزاده نوجوان جهانگیر خان صوراسرافیل^۳ در روزنامه اش به نام نغمة صور چاپ می کرد.^۴

میرزا عبدالله نوجوان، ذوق و دانش علی اکبر دهخدا را نداشت. از این رو، به نوشتن گفتارهای ساده ای که در آنها برخی از واژه ها به لهجه تهرانیان است، بسنده کرد:

امیر بهادر به غلامهای کشیکخانه و تویجیبهای همدونی حکم کشتن می داد. من دیدم اینها خیلی خدمت کرده اند و از حق نمیشه گذشت. منم فکر کردم چیزی به آنها بدم. می فکر کردم... آخر عقم به جانی نرسید جز این که یک لقبی به آنها بدم» (ش ۲، ۱۵ صفر ۱۳۲۶).

اینها که گفتیم مربوط به نشر بود. در قلمرو نظم نیز آثار طنز آمیزی در کشاکش مشروطه و استبداد پدید آمد که در آنها، سه نوع مختلف را می توان تشخیص داد:

- نوعی که شبیه تصنیفهای دسته های مطربان بود.

- نوعی که در قالبهای متداول ادبی سروده شده ولی ویژگیهای زبان محاوره و حتی زبان عامیانه در آن دیده می شود.

- نوع در هم برهمی که در آن زبان ادبی و محاوره یا عامیانه با یکدیگر آمیخته اند و هیچ منطقی جهت این اختلاط نمی توان یافت.

تاکنون، نمونه مستقل و یکدست نوع اول را در روزنامه های پیش از شهریور ۱۳۲۰ نیافته ام. نمونه های «غیر یکدست» هم - که می توان آنها را جزو گروه سوم نیز آورد - تنها در روزنامه نسیم شمال دیده شده است از جمله در شماره دوازدهم آن روزنامه (۲۷ شوال ۱۳۲۵) شعری از سید اشرف الدین با عنوان «زبان حال مدلی» به چاپ رسیده که بخش آخر هر یک از بندها، تصنیفهای مطربان را به یاد می آورد:

کمترین مدلیم داروغه انزلیم

مدلی بک شا همیشه...	تسره حلوا همیشه
باج زلیلاج میخاد	کله اش تاج میخاد
مدلی بک شا همیشه	تسره حلوا همیشه

این سروده ها به تصنیف «مبتذل»^۱ حاجی قدم شاد مطربه در نکوهش آزادمنشی مظفرالدین شاه مانندگی دارد:

برگ چغندر او مده آجی مظفر او مده...

مبتکر نوع دوم از سه نوعی که بر شمردیم، علی اکبر دهخداست. این شعر تا کنون بی بدیل، در شماره ۲۴ صوراسرافیل (اول محرم ۱۳۲۶) به چاپ رسیده است و «رؤسا و ملت» نام دارد:

خاک به سرم، بچه به هوش آمده بخواب تنه، یک سر دو گوش آمده...

و اما نوع سوم را نمونه های بسیار است و به ویژه در نسیم شمال و مقلدان آن دیده می شود: شعر به زبان محاوره یا عامیانه نیست ولی شاعر از سرناتوانی یا تفنن، در مصرع یا بندی - گاهی، تنها در ردیف - از زبان غیر ادبی استفاده می کند. از جمله، در مسدس یازده بندی «حراج» که در شماره ۴۵ نسیم شمال به چاپ رسیده، تنها این دو بیت به زبان عامیانه نزدیک است:

شیر و خورشید رقم را کی میخاد	طلبل و شیپور و علم را کی میخاد
تاج کی، مسند جم را کی میخاد	تخت جمشید عجم را کی میخاد

از این دست شعرها، در روزنامه های فکاهی بعدی فراوان به چشم می خورد: در بهلول (ش ۲۳، سوم رمضان ۱۳۲۹) مسطی ست با این مطلع:

شاه مخلوع عجب پررو و لوس و نثره کله چون کدوش، از طمع خام پیره

در تمامی بند نخست و در آخرین مصرع بندهای دیگر، تنها قافیه به زبان عامیانه آمده است همانند:

اختلاطی بود از کرکس و از بوم وزغن امتزاجی زخرو یا بو و گاو و شتره

یا در تنبیه درخشان (ش اول، سال نهم / هفتم ربیع الاول ۱۳۳۳)، مخنسی زیر عنوان «وصف الحال لوطیانه» به چاپ رسیده است و از جمله بیتهای سست آن بیتی ست که در

آن «سوراخ» به «سولاخ» تبدیل شده تا شعر به زبان «لوطیانه» باشد!

بگوش ما و تو فردا چه صداها برسد از هر سولاخی، ساز و نواها برسد

شگفت آن که هر گاه خواستند چیزی به لهجه مردم بنویسند، به گویش تهرانی نوشتند

- اگر چه شاعر یا نویسنده اهل تهران نبود - و شگفت تر آن که در روزنامه های شهرستانها

نیز چنین می کردند. از جمله: روزنامه صورت چاپ رشت (۱۳۰۹خ) ستونی داشت به نام «مکالمه داش رجب یا داش حسن» و آن مکالمه به زبان محاوره مردم تهران صورت می گرفت. کاشف اسرار جاب اصفهان (۱۳۲۸ق) نیز در «قسمت غیر جدی» همین زبان را به کار می برد. استثناهایی هم وجود داشت: بخش ترکی آذربایجان فکاهی (۱۳۲۵ق) و جانشینش حشرات الارض (۱۳۲۶-۱۳۲۹ق) و اشعار مکرم به لهجه اصفهانی در روزنامه صدای اصفهان (۱۳۳۹-۱۳۴۴ق) از آن جمله است.

جد و زبان محاوره

کاربرد زبان محاوره در مطالب «جدی» روزنامه ها، اندکی دیرتر از ورود آن به دایره طنز و فکاهی بود. حجم آنها نیز اندک است و تا پیش از نیمه سال ۱۳۲۰ خورشیدی، غیر از روزنامه های ارمنی و کلدانی محدود به این موارد بوده است:

- ۱- روزنامه های ترک زبان استبدادیان تبریز در کشاکش مشروطه و استبداد.
- ۲- برخی مطالب «روزنامه دو زبانه فارسی- ترکی مشروطه خواه ارومیه یعنی فریاد (۱۳۲۵ق) و فروردین (۱۳۲۹ق).
- ۳- بخشی از روز کرد ارومیه ارگان فارسی- کردی قیام اسماعیل آقا سمکو (۱۳۴۰ق).

- ۴- اشعار محلی شیخ احمد بهار در روزنامه بهار مشهد (۱۳۴۰ق).
 - ۵- مکالمه شخصیت های برخی از کاریکاتورها در روزنامه های چاپ تهران.
 - ۶- بخش عمده ای از روزنامه مشروطه خواه شرافت چاپ تهران.
- در مورد کاریکاتورهای روزنامه های ایران باید یادآور شوم که آنها بسیار خشک و جدی بودند و این تا پیش از انتشار روزنامه های فکاهی دوره رضاشاه - مانند امید (۱۳۰۸خ به بعد) و توفیق (به ویژه از ۱۳۰۸خ به بعد) - ادامه یافت. شرح و مکالمه شخصیت های آن کاریکاتورها نیز با زبان نوشتاری خود روزنامه تفاوتی نداشت. به ندرت استثنایی بر این اصل دیده می شود: کاریکاتور شماره ۲۴ کشکول (شوال ۱۳۲۵)، منظره برجیدن بساط دکانداران متجاوز به حریم پیاده رو خیابان ناصریه را مجسم می سازد و این گفتگو میان مأمور بلدی و یکی از دکانداران صورت می گیرد:

- چکار می کنی؟ چرا چارپایه را ور میداری؟

- حکم بلدی است که راه بازار واز بشه

- اگه بلدی راست میگه، نصف میدان شمس العماره را که سید شرافت (-)

مدیر روزنامه شرافت) گرفته پس بگیرد.

ششمین موردی که بر شمردیم، روزنامه شرافت است. این روزنامه در ابتدای سال ۱۳۲۶ ق در گرماگرم مبارزه مشروطه خواهان با استبدادیان آغاز به انتشار کرد و بسیاری از مطالبش به زبان محاوره و یا زبان عامیانه مردم تهران بود. محتوای آن نیز از جهت شناخت اوضاع و احوالی که به کودتای محمد علی شاه انجامید، آرمان و اندیشه مشروطه خواهان و شیوه های مبارزاتی این گروه، خالی از اهمیت نیست. با این وصف، آگاهی بر تاریخچه شرافت و روش نگارش آن، تاکنون محدود به کمتر از نیم صفحه ای بوده است که براون در کتاب مطبوعات و شاعری در ایران نو،^{۱۱} با توجه به یادداشتهای محمدعلی تربیت و صورت جراید رایینو و همچنین پنج شماره از آن روزنامه نوشته است و دیگران تکرار کرده اند: از این رو، شایسته دیدم که این روزنامه در نوع خود یگانه را بشناسانم و نمونه ای چند نیز از نوشتارهای آن را بیاورم.

روزنامه شرافت

۱- تاریخچه و ویژگیها

اولین شماره شرافت بیست و هفتم محرم ۱۳۲۶ (اول مارس ۱۹۰۸) در تهران منتشر شد و آخرین شماره موجود آن، شماره سی و دوم به تاریخ ۱۳ جمادی الاول همان سال، یعنی ۱۰۳ روز پس از انتشار شماره نخست است.^{۱۲} در خود روزنامه، تا شماره هفتم مهلت انتشار هفتگی اعلام شده و پس از آن آمده است که «هر قدر میسر شود به طبع می رسد» و «در قید سال و هفته نیست». لیکن فاصله انتشار این نشریه هیچ گاه کمتر از یک هفته نبود و گاه بیش از یک روز فاصله نمی افتاد. بنا بر این نظر تربیت و براون درباره انتشار ماهانه آن^{۱۳} و نظر رایینو در مورد دو هفتگی بودنش^{۱۴} نادرست است.

در سرلوحه می نوشتند که محل توزیع روزنامه «جلو خان شمس العماره، کتابخانه شرافت» و «عنوان مراسلات: طهران، مدیر کتابخانه شرافت» است. اما نه در سرلوحه و نه در صفحه آخر، بل از خلال مطالب روزنامه است که در می یابیم ناشر شرافت، مدیر آن کتابخانه (= کتابفروشی) یعنی «آقا سید حسین کتابفروش طهرانی» بوده است. در شماره دهم (۱۹ ربیع الاول ۱۳۲۶) این اعلان به چاپ رسید:

تا درجه [ای] خاطر آقایان عظام و هموطنان فخام آگاه است که این بنده از زمان تاسیس کتابخانه شرافت تمام هم خود را بخدمت وطن عزیز و برادران وطنی مصروف داشته و حتی المقدور یک اندازه که توانسته است، از وظایف خدمتگذاری [کذا] کوتاهی نکرده و چنانچه همین روزنامه را

که به زبان عامیانه و بازاری سخن میگوید دائر کرده و از فائده خود صرف نظر کرده [...] شاید بتوسط این روزنامه خدمتی فوق العاده کرده باشم.*



پیشگاه علوم انسانی و معارف فرهنگی
رتال جنب علوم انسانی

کتابفروشی شرافت و مدیر آن (سرلوحه شرافت)، شماره سوم، ۱۶ صفر ۱۳۲۶

از سرگذشت آقا سید حسین نا آگاهیم. همین اندازه می دانیم که شرافت از کتابفروشیهای مهم پایتخت بود و شمار کثیری از روزنامه های آن دوره در آن جا به فروش می رسید. دو تصویر از «کتابخانه شرافت» در روزنامه شرافت چاپ شده است. در آن تصویرها، آقا سید حسین نیز، که جامعه دین دانا یان در بر دارد، دیده می شود. این را هم بیفزاییم که با توجه به باره ای نشانه ها، انتشار دو روزنامه کم دوام عبرت و خرم (۱۳۲۵ ق) را نیز باید به همین آقا سید حسین منسوب داشت و در ضمن، او را در

انتشار جام جم (۱۳۲۵-۱۳۲۶ ق) و شرف (۱۳۲۶ ق) مؤثر دانست.

سرلوحه شرافت عبارت از نام آن - تا شماره پنجم به خط نستعلیق و پس از آن به نسخ و ویژگیها و شعار روزنامه بود. در هر شماره، بر فراز، و گاهی در زیر نام نشریه کاریکاتوری در ارتباط با محتوای آن شماره به چاپ می رسید: یک ایرانی که در جامه دیوانیان با گروهی از کلاه نمدیها سخن می گوید، چوبانی که در صحرا از گوسفندانش شبانی می کند، فرآشی که بیچاره ای را تازیانه می زند، گپ زدن مردم در قهوه خانه و مانند اینها. در زیر برخی از آن تصویرها، امضای ناخوانایی نیز دیده می شود.

شرافت در چهار صفحه دو ستونی به قطع ۲۱x۳۴ سانتیمتر و به خط نسخ در مطبعه باغ مروی یا مطبعه میرزا علی اصغر به چاپ سنگی می رسید و این هر دو نام متعلق به یک چاپخانه است. شماره گذاری صفحه ها تا شماره هفتم از یک تا چهار بود. از آن پس تا پایان انتشار روزنامه، به صورت پیاپی ادامه یافت، چنان که شماره سی و دوم به صفحه ۱۲۸ می انجامد و این در روزنامه های دوره قاجار عمومیت داشت.

از تیراژ شرافت نا آگاهیم. تربیت و براون نوشته اند که «نفوذ شایان توجهی در طبقات پایین توده مردم» داشت و خود روزنامه نیز بارها به همین توجه اشاره کرده است. از جمله، می نویسد: «چون که نمره اول تمام شده بود و طالب زیاد داشت، ثانیاً به طبع رسید» (ش ۸).

شرافت روزنامه ای ارزان قیمت بود. در شماره اول نوشتند:

بدان جهت که فائده این روزنامه به همه کس عاید شود، ما بیهیوجه اجرت و مزد و منفعت نمبخوایم و به یک شاهی که تمام میشود بفروش میرسانیم و علی العجابه به آئونه سالیانه نمیدهیم مگر طلب کنند.

از شماره دوم، تغییر رأی دادند و قیمت اشتراک را نیز اعلام کردند: در تهران سه قران، در ولایات داخله پنج قران و در خارجه شش قران و نیم. بهای روزنامه در بیرون از تهران ۷۵ دینار و در بیرون از ایران صد دینار بود. شرافت بر خود می بالید که چنین بهای اندکی دارد. در سرلوحه شماره اول آمده است که:

قیمت این روزنامه [را] محض رفاه عامه در طهران ورقی یک شاهی قرار دادیم.

و

چون این روزنامه مقصودش بیداری اهل بازار و کسبه و عوام است [...] لهذا این فدائی وطن محض خدمت بهم وطنان مقداری از این اوراق را مجاناً تقدیم فقراء عموم اصناف، خاصه صنف آهنگر و مسگر و نجار مینماید و بجهت علامت، مهر مجانی بهر ورقه میزند که اشتباه نشود و بول

ندهند. خوبست سایر هموطنان که یک ورق روزنامه را پنجشاهی میفروشند قدری خجالت بکشند
(۱۶،۳ صفر ۱۳۲۶).

و

این جریده نالایق چون ایجادش از برای نفع شخصی نبود و باز می بینیم که نفع میکند، لهذا از
همین نمره به تمام قراول خانه های شهر، هر قراول خانه یک نمره مجاناً فرستاده میشود (ش ۵، ۲۳
صفر ۱۳۲۶).

شرافت آگهی نیز چاپ می کرد. تمامی آگهیهای روزنامه درباره کتابهای تازه،
به ویژه آنهایی است که از سوی کتابفروشی شرافت به چاپ رسیده بودند.
۲ - شیوه، روش و واکنش^{۱۵}

روزنامه، کمتر به خبر و بیشتر به چاپ مقاله، نامه رسیده و گفت و گوی نمایشنامه وار
می پرداخت. گاهی نیز مطالبی از شبنامه ها یا روزنامه های مشروطه خواه - شعری از
اشرف الدین و «چرند پرند» ی از دهخدا - نقل می کرد. از شیوه نگارش مطالب پیداست
که آنها را کسان مختلفی نوشته و امضاها بی همچون فعله، ابوتراب، حسین کرد شبستری،
غ. ا، غلوم مشهدی، داش ح. س، و فین گیلی بر پای نوشتار خود نهاده اند. با این حال،
شمار درخورد توجیهی از مطالب شرافت بی امضاست.

شعار «این روزنامه به زبان عامه سخن می گوید و غرض اصلی فقط خدمت به نوع
است» در شماره نخست شرافت به چاپ رسید و از شماره دوم به «مسلک این جریده
بیداری برادران کلاه نمدی است» تغییر یافت. از شماره سیزدهم، شعار تازه ای برگزیدند
که تا پایان انتشار روزنامه در سرلوحه می آمد: «مسلک این روزنامه بیدار کردن برادران عوام
و کم سواد است». یعنی آن «مشهدی ها» و «کربلاتی ها» و «کلاه نمدی ها» که «اصل
ملت» اند (ش ۲۵، ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۲۶).

چکیده ای از انگیزه انتشار شرافت، در شماره اول آن به چاپ رسیده است:

حمد خدای را که ما را موفق نمود با اینکه بتوانیم بمسلکی که مدتها در خاطر داشتیم خدمت
برادران وطن نماییم. یعنی مدتها بود که خیال میکردیم که بکروزنامه برای عامه لازم است که
بببارات عوامانه نوشته شود تا فائده اش عمومی باشد. زیرا عقلای دنیا فائده عمده که از روزنامه
تصور نموده اند آگاهی و بیداری ملت است. زبان عوامانه ساده را مردمان بازاری و عوام درک
مینمایند و خواص نیز میفهمند. لکن الفاظ مقله و مشکله را عوام نمی فهمند و شاید بواسطه یک
کلمه مقلق یک مطلب عمده در نزد عوام مجهول میماند.

به ظاهر، مقصود از آن «زبان عوامانه ساده» گویش مردم تهران بود که حدود نیمی از

سطح مجموعه شرافت بدان اختصاص یافته است. بقیه، به زبان ساده نوشتاری و گاهی هم به زبان محاوره مردم غیر عامی ست. به هر سه صورت، روزنامه توده پسند و توده فهم بود و آن را برای یسوادان نیز می خواندند.

خواندن روزنامه در قهوه خانه ها، اختصاص به شرافت نداشت. روزنامه از زبان نوکری که «قدری قرآن و گلستان» خوانده و «فعله» امضا کرده است می نویسد: «هر وقت به قهوه خانه می رفتم یا جمعیتی میدیدم، یکی از آن روزنامه ها [ی مشروطه خواه] را میخواندم. بعضی از رفیقان، بعد از شنیدن میگفتند زبانی تعریف کن. هر جاش را میفهمیدم حالی میکردم» (ش ۶، ۲۷ صفر ۱۳۲۶). بی تردید، برای بسیاری از قهوه خانه روا، خواندن شرافت و فهم نوشته های آن آسانتر از دیگر روزنامه ها بوده است. همان نوکر «قرآن و گلستان خوانده» میگوید که شماره اول «شرافت را خواندم. قهوه خانه رفتم. دیدم رفقای قهوه خانه نیز میخوانند. یک مرتبه دیدم اهل قهوه خانه که سی چهل نفر میشدند، همه خواهان عدالت هستند» و دیگری، در نامه ای می نویسد که «دیشب تو قهوه خونه زرگر تمام نوجه مشد بهای مشروطه طلب طهران دور هم جمع شده بودند، روزنامه شرافت میخواندن» (ش ۲۲، ۱۷ ربیع الثانی).

گرفتاری کم سوادان و یسوادان در فهم روزنامه ها و خشنودی آنان از انتشار روزنامه ای به زبان عوام را «داش ح. س» در نامه ای خطاب به مدیر شرافت بازگو کرده است:

«قربون دس بخت که روزنامه خوب مینویسی. نموم مردم میتونن خوب بخونن. چه قدر بدرد ما کلا نمدا یا میخوره. این دوساله که این همه روزنامه نوشتن، روزگار با این بی پولی، هی پول دادیم روزنامه خریدیم - خوندیم. اونم آواز شکم. اونم صبح دروغ گو. اونم بسکه قلنبه نوشتن، خوندیم [و] هیچی نفهمیدیم. حقم داریم نفهمیم، واسه اونکه به قول آخوند ا عوامیم. بیشتر یا مونم که الف ب رو نخوندیم. اونانیم که خوندن، به سال دو سال تو مکتب خونه های سرگذر، پهلوی آخوند شبو میرزا ریفو که خودشون قد به خر نمی فهمن [و] همش فکر گرفتن هفتگی ماهونه برای خودشون بودن. بعد از چن سال زورکی تونسیم خط قرآونه بخونیم. اینا که گفتیم تقصیر خودمون نیس. گردن بابا نه نه مونه که بردنمون تو مکتب خونه های سرگذر. اگه از اول مارو برده بودن مدرسه، همه چی سرمون می شد. مثل خر تو گل نمی موندیم. حالا که گذشته، هی چی بگیم مُف باختم [...]. گل بروی شوما آقای شرافت. اگه این دوساله که این همه روزنامه در اومده به نفع حق و حساب دون مثال تو پیدا میشد که بزبون ما کلامد یا روزنامه بگه، حالا ما خیلی چیزها بلند بودیم. باز میون نموم حق و حساب دونا گلی بجمال تو که بفکر ما افتادی. ما که تا زنده ایم و باد به بیدمون میخوره، کوچکتیم... (ش ۱۲، ۲۶ ربیع الاول).

عجل توزیع
جلو خان شیر المینا
کابخانه شیر
عنوان مینا طهری مدیر
کابخانه شیر
عنوان تلکرافت شرافت
بکشد بهد ز مع المولد
مزد بهر شرد بطبع هر



فمنه ان من زود که حمل غره
طهری شرفان
و لا اذ اخله بخبران
و لا بان اذ اخله شرفان
بکشد
طهری بکشد
و لا اذ اخله همتا بخبران
و لا بان اخله صدقینا

شرافت

اینک خرید بیدار از این کلان است
این جهت آن غره لایق هر چه
کسی اشتراک سالی باشد کسی از کابخانه بطلد
مقاله همین شماره در شماره

ملاک الدین شهید دوز و زوای
در روز اولی که از دنیا رفت
باز احسن کرد و سار است
شده بود در حال دوزخ چه طور
چرا در بار سکنی
دای حسین برود به حال دوزی چه کارایی ما که چون
نوحی نمود که میون الایجاد از هر طرفی که آید چه
که در روز شوم جکش رسیدن جلومون با حاجت از روزی
از هر طرفی این بیاطلاق کردیم نمیدانیم کفکش چه چه
کردم حرف حای کردم نا حای بردنه میکنیم
خوبه بردنه میکنیم شریحه نام جون داداش را
که عوامیم اما چیم که سامی را زیندی ندی
به خورده کاب تو ملت خونجه کردیم من از خونده
سرای عظیم رفیق از اهل پریم دیدیم اهل علم هم
خودشون مرا فرستون پیش از ریاست این طرف جنگا که

سه شوم میلان اون طرفم یکا میکره ملان الیوم
از هر کدام بدیم استغفر الله استغفر الله که در شوم
نوگام و شنه که کفن ملان رو کفن نیست کت
خالد اداس چون شش خورد و ناله میزد و بی هوش
انکه و حیرت جد و خلی از کوهی پای بو عطر خلی
نشیخ فرید برود بریامی در خوبت بریا
صفتی خورد خدا الا لوی کربت و گویم و بی مدونی
تکلمه ما بی چه الی دایم در رهنش دادوری
سیلان کفر کردیم فرا جلومون خودی
شش خورد و بو گویم بری دای حسین نویم بری اتم
دیشکفر کردیم بر عنانا داداشم خوردندار
شش خورد و حالا می شد خوب ریاست بکم بنفشه یاد
ناشیمی جز بیکه اما بشه که در باغ اناب بیانی نهی
خونجه فریاد را سار بگوها داشتیم که در کوه سونه دارنا
خالد بیکه خندان حافظا ثوما و عد فرط داشت جلومون نمید

۳ - محتوای شرافت

جز ساده نویسی و عامیانه نویسی، شرافت فرق عمده ای با دیگر روزنامه های مشروطه خواه این دوره ندارد. مانند اکثری از آن روزنامه ها، اسلامخواه و وطنخواه است.

می خواهد معنای مشروطه را بفهماند، مشروطه خواهان را بشناساند و استبدادیان و ترندهای آنان را آشکار سازد. از این رو، بنا را بر آشنایی با سبک و شیوه این روزنامه می گذاریم و نمونه هایی از نوشته های آن را با کمترین توضیح می آوریم. یک نمونه از نثر غیر عامیانه شرافت نیز در آغاز نمونه های مربوط به مشروطه خواهی نقل می شود تا سبک این گونه نوشتارهای روزنامه را هم نشان داده باشیم.

مشروطه خواهی:

باره [ای] از حقوق و وظایف ملت

ای ملت، بشنو آنچه را که به تو گفته اند و به چه تو را شیه کرده اند. میگویند نورمه گوسفندی و آنها شبان تو بوده اند. نورا وحشی و خود را انسان میدانند. بشم و پوست و گوشت تو نصب آنهاست. تو باید در زیر سایه آنها چرا نموده بعلفی قناعت کرده تولید و تناسل نمایی و آنها از گوشت تو سیر و از بشم تو گرم و از شیر تو مثلذذ شوند. و نیز می گویند اقتدار سلطنت نسبت بملت همیشه مثل اقتدار پدر نسبت باولاد صغیر خود بوده است. بدون آزادی و بدون (؟) و بدون اینکه بتواند حکمی در خوب و بد و خیر و شر خود بکند، ملت بیچاره متفاد محض در تحت حاکم مستبدی زندگی کرده مجبور اطاعت میل او بوده و هنوز در عبودیت و ذلت باقیست (ش ۱۳، ۲۹ ربیع الاولی).

[...] هر بیسی که دلشون میخاد سر ما ابرونیای بدبخت در میارن [...] دیگه ما بدبختا کدوم سولاخ بریم از دست این لامصبای بی رحما؟ خدا یا خودت بداد ما به منت فقیر بیچاره یخه چرکنا برس. دیگه ما عذاب اومدیم [...] گل هادی (ش ۱۶، ۲۹ ربیع الاول).

روزنامه، از زبان شخصی به نام عبدالاحد دهخوارقانی انقلاب فرانسه را با خیزش مشروطه خواهان ایران مقایسه می کند. سرگذشت مادام رولان^{۱۱} را می نویسد و می خواهد که «رفیق فرنگی مآب» در «کتابه لغت شلک دار [شکل دار] لاروس، صفحه ۱۵۶ ستون دویم شلک مادام رُلاند» را «نگا کونه»! در این میان، از نیش زدن به این و آن نیز پرهیز نمی کند:

اون وقتا هم مجلس شورای ملی اونا هم مثله مجلس حالای ما بوده. وکلا چن دسه بودن. یه دسه رو زا کوبین^{۱۲} میگفتن. یه دسه دیگه متناپارد. دسه زا کوبین ها مه دسه تقی زاده بودن و دسه متناپاردها مه دسه احتشومس سلطنته^{۱۳} محروم که هیچی بالاشون نبوده و نالوطی بودن» (ش ۱۹، ۱۲ ربیع الثانی).

در «ملاقات کردن شهدی نوروز و کسی با دایی حسین نعلچی لر دو ساعت از شب

گذشته تو دکان نانوایی»، یکی از مهمترین ابهامهای مردم آن دوره مطرح می شود:

دانی حسین می گوید «از به طرف این کسادی بی بولی که روز تا شوم چکش و سندوق جلمون سیاحت بازارو میکنیم، از به طرف این بساط تازه که آدم نمیدونه تکلیفش چی چیه. کدوم حرف حسابی کدوم ناحسابی. به دسه میگن مستبد خویه. به دسه میگن مشروطه. ما هم چون داداش راسه که عوامیم، اما همچین نی که سیاهی رو از سفیدی ندونیم. به خورده کتاب تو مکتب خونه، بچه که بودیم پیش آمیرزا خوندم. سر این مطلب هم رفتیم از اهل علم بیرسیم. دیدیم اهل علم هم خودشون مرافه شون بیشتر از ماست. این طرف نیگا میکنی همشون ملان. اون طرفم نیگا میکنی ملان. اگه بخوایم از هر کدوم بد بگیم؛ استغفرالله استغفرالله کفر و کافر که نیستیم. تو کتابا هم نوشته که کفش ملا رو کفشک نمیشه گفت.

مشهدی نوریوز «جهان دیده مسأله دون» که «احاد بش و اخبار هم قدری میدانست و از اول اساس مشروطیت تا کنون بیشتر روزنامه ها را خوانده بود»، برای پاسخگویی به این پرسش یک شب وقت خواست، فردای آن روز در قهوه خانه قنبر به دانی حسین گفت که مردی معتقد است و احترام علمای دین را دارد و افزود «توی یک کتاب گنده خوبی هم به وقت دیدم نوشته بود که مرکب علما از خون اونانی که شهید شدن بالاتره» و در برابر شگفتی دانی حسین، چنین استدلال کرد: «واسه اینکه با اون مرکب قانون دین ما را مینویسن که مردم بدونن چه کار کونن. با همون مرکب جلو ظلم ظالمو بگیرن که ظلم بما نکنن. با اون مرکب، مال و جان مسلمونونو حفظ میکنن. اما دانی حسین، نکنه خدا نکرده و درارن مثل شریح قاضی فتوای خون سیدالشهداء را بنویسه [کذا] یا که زمین قبر مسلمونا رو بفرنگیها بفروشه» [..] تو به کتاب خویم دیدم نوشته بود که ملاحظه ها پر و بالشونو تو مجلس اهل علم زیر پاهای اونا فرش میکنن واسه این که رو مسند بیغمبر نشستن حکم بحق میکنن [...]. نکنه، نعوذا بالله نعوذا بالله، برن تو عمارت میدون تو بخونه بنشینن، اونوقت مسلمونونو بی گناه جلوشون تیکه تیکه کنن، دار بزتن، جوونم باشه، با اونا پلو بخورن. برادر [= برادر]، اینا رو بال شیطون نشستن». آنگاه، مشهدی نوریوز شرحی درباره تقلید از مجتهد اعلم میدهد و میگوید «از همین ملاهای میدون تو بخونه، از همه شون پرسیدیم. هرچی گفتیم اعلم کیه؟ همشون سه نفر و نشون دادن. بیشتری شون گفتن: آقا حاجی میرزا حسین. حاجی میرزا خلیل، خیلی هاشونم گفتن: آخوند ملا محمد کاظم خراسونی. بعضیها شونم گفتن: آخوند ملا عبدالله مازندرانی. بعضیهای دیگه رو هم گفتن. اما این سه نفر و خیلی ها از اهل خبره نشون دادن که اینا اعلمن. مخصوصاً از همین آقا شیخ فضل الله پرسیدیم. همیشارو نشون داد. از آخوند آملی پرسیدیم. همیشارو نشون داد». مشهدی نوریوز مدعی ست که به این ترتیب همه مقلد آن سه عالم شدند و هم آن سه تن بودند که حکم به مشروطه دادند ولی «به دفعه دیدیم ورق برگشت. جور

دیگه شد. گفتن: مشروطه و مجلس نعوذ بالله حروم. گفتیم: بابا، اگه حروم، پس چطور [شد] که آقا یون نجف که اعلمنند این همه حکم و دستخط دادن؟ [...] اون وقت گفتن: این آقا یون بلد نیستن. ما خوب بلدیم. اونا ناحسابی میگن ما حسابی. حالا شعورشونو تماشا کون که میگن اونا اعلمن اما هیچی بلد نیستن. آخه خوش غیرتا، شما که میگفتین اعلمن، یعنی دوناترن؟ حالا که ببیل شما حرف نزدن از دونائی خارج شدن؟» (ش ۸، دهم ربیع المولود).

وطنخواهی:

اشاره به وطن و وطنخواهی در روزنامه فراوان است. حتی «عبدی بیغم»، خلاف لقبی که به او داده اند، غم وطن دارد: «تا دم دمای صب خواب تو چشم نرفت، همش فکر و خیال می بافتم. تمومش غم و غصه ایرون وطن پدرونمونومی خوردم» (ش ۵، ۱۴ صفر).

فین گیلی از مردم عامی و عادی که «اصل ملت» هستند، می پرسد: «هیچ میدونید چرا این طور ذلیل فرنگیها شده اید؟ هیچ میدونید چرا این طور اسیر دشمنهای دین اسلام هستید؟» و خود پاسخ میدهد: «والله بالله، جون همه جوانای طهران، علت عمده این خرابیها همین یک چیز است: مگر دین اسلام قریونش برم نگفته که حب وطن از ایمانست؟» آنگاه، وطن را به خانه تشبیه می کند و برای برانگیختن مخاطبان خود میگوید: «چه طور راضی میشوید که اختیار خونه تونو بدست یک مشت مردم ظالم از خدا بی خیر بدهید، اونوقت خودتون بآنها کرنش کنید، هر ساعت گوشتونو بیرن، بدارتون بزنند، مثل گوسفند قریونی پوستونو خیکی بکنند، شماها را گاب شیرده خود قرار بدن؟ مگر ایرون خانه شماها نیست؟ [...] مگر شماها ملت ایرون نیستید؟ مگر شماها، زیونم لال، غیرت وطن پرستی ندارید؟» سپس، حال و روز ایرانیان را در اسارت بیگانگان تصویر می کند: «کلاتونو قاضی کنید. به بینید، اگر فردا این وطن عزیز شما دست فرنگیها بیفتد، روس و انگلیس بیاد ایرونو بگیره، دولتندا که خون ماها رو توشیشه کردن، چون پول دارن و دولت دارن، آسوده اند. پس وای بحال من و شماها. از شماها می پرسم: دیگه میتونید ماه رمضان ها روزه بگیرید؟ دیگه میتونید توی مسجدها یک رکعت نماز راحت بخونید؟ دیگه میتونید زن و اهل و عیال خودتونو حفظ بکنید؟ (ش ۲۵، ۲۰ ربیع الثانی).

بایس بچه هامونو بزاریم تو مدرسه ها. اگه شده نون نداشته باشیم بخوریم. واسه اینکه مثل خود ما خر بار بیان، هر جوری هس بایس بزاریمشون تو مدرسه آدما (ش ۱۲، ۲۶ ربیع الاول).

من میخوامم باین برادرهای خودم حالی کنم، خدا نخواست، زیونم لال، ار یک دفعه گفتند شما چون خونه تون صد ذره باید در ماه پانزده شاهی یا یکقران بدهید نگوئید: ای بابا این حرفها چیه؟ آزادی رو عشقه. برو بابا، مملکت مشروطه است. کی مالیات میده؟ هیس س س س ... این حرفها را نزنید که همه زحمتهای سه ساله مارو به هدر میدید و پیش همه مردم رو سیاه میشیم.

واسه این که ما مشروطه [و] مجلس دارالشورای ملی برپا کرده ایم برای جبهه؟ برای این که ما هم قانون داشته باشیم، ما هم صنعت داشته باشیم. ما هم راه آهن داشته باشیم. ما هم قشون منظم داشته باشیم. ما هم تجارت داشته باشیم. ما هم کشتی جنگی داشته باشیم. ما هم کارخونه داشته باشیم. ما هم خیابونای تمیز داشته باشیم. ما هم کوچه و بازارهای روشن داشته باشیم. ما هم مدرسه های خوب داشته باشیم. ما هم زراعت عالمگیر داشته باشیم. ما هم... خوب، آخر اینها مگر پول نمیخواهد؟ خدا که پول اینها رو از آسمون واسه ما نمیده. باید مثلاً من که هر روز یک قران یا ده شاهی مداخل دارم، اقلأً یک شاهیش را بدم بصندوق ملکوت. واسه چی؟ واسه اینکه در کمال راحتی و آسودگی بنشینم و همه چیز واسم حاضر آماده باشه [...] (ش ۱۸، دهم ربیع الثانی).

برائزن (سویس)، بهار ۱۳۷۴

یادداشتها:

- * مطالب منقول از روزنامه شرافت با رسم الخط آن روزنامه چاپ شده است.
- ۱- در هند نیز، که روزنامه نگاری فارسی از آن جا آغازید، روزنامه نگاران پارسی نویس از میان منشیان برخاسته بودند.
 - ۲- دستور فروش اجباری روزنامه، در شماره ۵۱ روزنامه وقایع اتفاقیه مورخ نیمه ربیع الاول ۱۲۶۸.
 - ۳- نامه میرزا محسن خان (- معین الملک بعدی) وزیر مختار ایران به محمد حسن خان اعتماد السلطنه: فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۵، ص ۳۹۳.
 - ۴- از جمله: قمرساق (ش ۱۴ ص ۱، ش ۱۸ ص ۴)، جنده (ش ۱۴ ص ۲، ش ۳۷ ص ۴، ش ۴۱ ص ۴) و این آخری از زبان یکی از رجال دریاری ست. آن هم در حضور مظفرالدین شاه!
 - ۵- به ویژه «از طهران» و «اعلام اولیای آبدارخانه» که هر دو در شماره ۱۴ به چاپ رسیده اند.
 - ۶- دکتر غلامحسین یوسفی، دیداری با اهل قلم، دانشگاه مشهد ۱۳۵۸، ج ۲، ص ۱۶۵.
 - ۷- ایرج افشار، «صویراسرافیل»، آینده، سال پنجم، ص ۵۱۰.
 - ۸- وی در زد و خوردهای خیابانی دوره استبداد صغیر کشته شد و مانند دایی اش در راه آزادی به شهادت رسید.
 - ۹- با سپاس از آقای بیژن پاینده که نفعه صور را با گشاده دستی در اختیارم نهادند.
 - ۱۰- یحیی آرمین پور، از صبا تا نیما، انتشارات جیبی، تهران ۱۳۵۱، ج ۲، ص ۱۵۸.
 - ۱۱- ردیف ۲۲۰، ص ۴۶۶-۴۶۷ متن فارسی و ص ۱۰۹ متن انگلیسی.
 - ۱۲- دوره کامل این روزنامه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، و دوره ناقص در کتابخانه دانشگاه پرینستون و شش شماره از آن در کتابخانه دانشگاه کمبریج (مجموعه براون) موجود است.
 - ۱۳- یاد شده در یادداشت ۱۱.
 - ۱۴- ه. ل. رابینو، صورت جراید ایران و جرایدی که در خارج از ایران به زبان فارسی طبع شده است، مطبعة عروة الوثقی، رشت ۱۳۲۹ ق، ردیف ۱۳۰.
 - ۱۵- علاوه بر افزودن نشانه هایی همچون نقطه و ویرگول، در برخی از واژه های نمونه های متن روزنامه نیز که از این

- پس می آید، تغییر املائی ناچیزی داده ام. مانند: اگه (اگر) به جای اگ، و میخوره (میخورد) به جای میخور.
- ۱۶- این نوشتار کوتاه، میزان آگاهی اندک و خودنمایی فراوان عناصر افراطی آن دوره را نشان می دهد. از جمله آن که نویسنده ژاکوبین ها را می سناید، حال آن که مادام رولان Roland را همانها کشتند!
- ۱۷- ژاکوبین ها Jacobins انقلابیهای افراطی فرانسه بودند. عاملان خونریزیهای بعدی - از جمله روبسپیر و یاراناش - از میان ژاکوبین ها برخاستند. در برابر ژاکوبین ها نباید از ژیروندین ها Girondins نام برد و نه موتانیارها (Montagniards). این را هم بیفزایم که در متن روزنامه، هر دو بار پیش از «موتیاردها» حرف زائد «ژ» را نوشته اند.
- ۱۸- میرزا محمود خان احتشام السلطنه، رئیس معتدل مجلس، مردی آگاه و وطنخواه بود. درباره کشمکش او با جناح افراطی مجلس به جلد دوم ایده نولوزی مشروطه، اثر فریدون آدمیت نگاه کنید.
- ۱۹- اشاره است به موافقت شیخ فضل الله نوری با تخریب گورستانی در تهران و اختصاص زمین آن به بنای بانک استقراضی روم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی